



## پیغام عشق

قسمت هشتصد و چہلم





با عرض سلام و سپاس گزاری

حضرت مولانا و برنامه‌های بیدارکننده گنج حضور مرا بر آن داشت به روشی پیوسته در دفتر سوم مثنوی از داستان صدر جهان و وکیل به بعد، در قالب نوشتاری تحقیقی، در واقع و به اصطلاح قطره‌ای از دریای بی‌پایان اثر این عارف بزرگ را آراسته حضورتان نمایم. لذا پیش‌تر کاستی‌های آن را با بزرگواری بر بنده ببخشایید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

گر خطا گفتم و مقلوب و پراکنده مگیر

ور بگیری تو مرا بخت نوم افزایی

چکیده:

چراغ‌هایی پیرامون این بیت از دفتر سوم ۴۴۶۷:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خُوشِ سِرِّ شَت

و از چند داستان یا موضوعات شاخص دفتر سوم [که تیترو موضوعات در این جا به صورت کوتاه شده آمده] از جمله: «صدر جهان و وکیل، پیدا شدن روح‌القدس بر حضرت مریم، مسجد مهمان‌کش و موضوعات دیگر به ویژه جذب هر عنصر با جنس خود، منجذب شدن عاشق و معشوق، شکستن عزم از سوی معشوق، نظر کردن پیغمبر بر اسیران و سر بی‌مراد شدن حضرت در حدیبیه» مورد بررسی قرار گرفته است. سپس در شکل طرح‌واره‌ای که اینک پیش‌روی شماست بنام «از فراق تا ظفر» تهیه گردید.



چرایی نام‌گذاری: اگر داستان‌های فوق را در قالب طرحی در نظر بگیریم. کلمات کلیدی زیر را به صورت یکی پس از دیگری در طرح مشاهده می‌کنیم: از جمله فراق، ترس، قبض و بسط، راهنمایان دروغین، نامالیقات، کلمه کلیدی زنجیر، سرزنشگران و ملامتگران، مراد، راهنمای راستین، کلمه کلیدی قلاووز، جنت، پیروزی یا ظفر از این جهت این متن در قالب مجموعه «از فراق تا ظفر» و چهار قسمت زیر تنظیم شده است.

قسمت اول: بیم از مراد

قسمت دوم: راهنمایان جهنم

قسمت سوم: دیوان ملامت

و قسمت چهارم: قلاووز جنت

«از فراق تا ظفر»

قسمت اول: بیم از مراد

در متن پیش‌رو چراغ‌های بیت کلیدی زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ ثَنُو اِیْ خَوْشِ سِرِّشْت

اکنون و در ابتدا نگاهی به داستان صدرجهان و وکیل می‌اندازیم:

وکیل از بخارا پا به فرار گذاشت و در فراق شاه طاق و تاب دوری نیارود و بیت ۳۶۹۲ از دست دادن بهشت واقعی و دور

شدن از معشوق را به تصویر می‌کشد:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۲

باغ چون جنت شود دارالمَرَض

زرد و ریزان برگ او اندر حَرَض

\* حَرَض: گداختگی جسم، تباهی.

این جا سه بیت مهم و آشنا در ابتدای این داستان به چشم می خورد که نشان می دهد انسان در این جا وکیل به خاطر جرم یا شادی خواستن از چیزهای این جهانی و عدم پرهیز، به فراق از مراد و معشوق خود گرفتار می شود.

دفتر سوم، ابیات ۳۶۹۷ تا ۳۶۹۹

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراق او بیندیش آن زمان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد

آخر از وی جَسْت و همچون باد شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹

از تو هم بجهد، تو دل بر وی مَنه

پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه



وکیل به سبب ترس از بخارا پا به فرار می‌گذارد. پس از این در موضوع «پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم» مولانا ما را از جنبه‌هایی از ترس و بیم که بر حضرت مریم مستولی گردید آگاه، و مشخص می‌کند که سالک به تدریج با قبض و بسط راهنمایی می‌شود. قبض و بسط و یا نامالایمات اگرچه با ترس ظاهر گردد، لیکن نباید با عدم پذیرش خشمگین شد، زیرا سرانجام به صلاح آدمی است، بنابراین دو بیت زیر را از نظر می‌گذرانیم:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاحِ توست آتش دل مشو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

چونکه قبض آید، تو در وی بسط بین

تازه باش و چین میفکن در جبین

این نوید به ما داده می‌شود که با جهد، صبر بر ترس و دردهای هشیارانه چهره چون گلنار زندگی و زلف مراد دلبر را خواهیم دید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۶۱

صبر، می‌بیند ز پرده اجتهاد

روی چون گلنار و زلفین مراد

در راه معنوی قبض و بسطها به سود انسان است و ترس مانع تجربه و عبور کردن از دردها می‌شود. مولانا از زبان زندگی می‌گوید: «من با نیروی الهی به سوی تو آمده‌ام، من شیطان نیستم که لاجول می‌گویی»



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۷۷

هین مکن لاحولِ عمران زاده‌ام

که ز لاحولِ این طرف افتاده‌ام

و آدمی به خاطر عدم شناخت معشوق، او را غیر دانسته و از لطف وی محروم گردیده، لذا زلفِ خوشبوی مراد خود را زنجیر تصور می‌نماید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۴

این چُنین مُشکین که زُلفِ میرِ ماست

چون که بی‌عقلیم این زنجیرِ ماست

پایان قسمت اول

آقای کمال از سنندج

«از فراق تا ظفر»

قسمت دوم: راهنمایان جهنم

اکنون در این قسمت وکیل برای دیدار شاه، عزم خود را جزم می‌کند و چون در آتش عشق می‌سوزد، سختی‌های راه را به جان می‌پذیرد. و این‌جا از زبان وکیل می‌گوید جان من دارد به آن سوی می‌رود گر چه که به نظر ذهن، معشوق سنگ‌دلی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۶

گرچه دل چون سنگِ خارا می‌کند

جان من، عزمِ بخارا می‌کند

بیتی در تیتیر «پرسیدن معشوق از عاشق که کدام شهر را خوشتر یافتی؟» نشان می‌دهد محل دیدار و وحدت با خدا این چاهِ ذهن است. این بیت راه رسیدن به فضای حضور یا بهشت و سختی‌های آن را بیان می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۱

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه

جَنَّت است، آنچه که باشد قعرِ چاه

و به دنبال آن در قسمت تأثیر ناصحان و راهنمایان کاذب یا ملامتگران در اصرار به رجوع نکردن وکیل به پیش شاه، مولانا ابیاتی دیگر آوردند:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۴

چون بخارا می‌روی دیوانه‌یی

لایق زنجیر و زندان خانه‌یی

و عاشقِ داستان یا وکیل نیز به بهترین شیوه پاسخ ملامتگران را می‌دهد:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۱

سخت‌تر شد بند من از پندِ تو

عشق را نشناخت دانشمندِ تو

و می‌گوید که من به تهدیدهای شما وقعی نخواهم گذاشت:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳

تو مکن تهدید از گُشتن که من

تشنه زارم بخونِ خویشتن

در دو بیت بعد می‌گوید که به تهدیدات شما توجهی ندارم و حتی از خشمِ معشوق به عنوان مراد نام می‌برد و می‌گوید:  
از این که با او مکر کرده‌ام، سخت عذرخواه و پشیمان هستم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۹۴

من پشیمانم که مکر انگیختم

از مراد خشم او بگریختم





و اینک به قصه مسجد مهمان کش می‌رسیم. شبیه دو قصه قبل همان اشارات را به شیوه‌ای دیگر دارند. از ملامت کردن اهل مسجد شروع می‌شود که آن‌ها به مهمان می‌گویند: ما خیر خواه تو هستیم و در راهنمایی ما خیانتی وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۵

بی خیانت این نصیحت، از و داد

می‌نمایمت، مگرد از عقل و داد

و مهمان با اظهار بی‌زاری از کام‌های این دنیایی، تا حدودی سرزنش‌کنندگان را ناامید به ادامه گفت‌وگو می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۶

گفت او: ای ناصحان من بی‌ندم

از جهان زندگی سیر آدمم

از این جهت در قصه کوتاه دیگری، جالینوس را مثال می‌زند که سخت به کام‌های این جهانی چسبیده بود و مراد از چیزهای این جهانی می‌خواست:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۰

آنچنانک گفت جالینوس راد

از هوای این جهان و از مراد

که ادامه دارد. می‌گویند جالینوس گفته بود من راضی هستم نیم‌جانی از من باقی بماند، گرچه در شکم قاطری باشم و از آن‌جا سوراخی پیدا کنم تا جهان را ببینم. و مولانا با طرح چنین داستانی کام‌های این دنیایی را راهنمایی‌هایی به سوی دوزخ معرفی می‌کنند.



آقای کمال از سنندج



«از فراق تا ظفر»

قسمت سوم: دیوان ملامت

در ادامه حکایت مسجد مهمان کش ملامتگران با اصرار فراوان، آخرین تلاش‌های خود را جهت منصرف کردن مهمان به کار می‌گیرند. که این‌جا مولانا می‌فرماید: من متعجب هستم از کسانی که جوینده صفای قلب هستند، همین که موقع صاف کردن دل آن‌ها می‌رسد، از ترس روبرو شدن با نامالایمات راه عشق پا به فرار می‌گذارند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۸

من عجب دارم ز جویای صفا

کو رمد در وقت صیقل از جفا

مولانا برای این که نشان دهد که نفس انسان در موقع صیقلی‌دادن و دردهای هشیارانه فرار می‌کند در این میان داستانی به شرح زیر می‌آورند:

در زمان اسلام فردی به نام سراقه که از بزرگان قوم بنی‌کنانه بوده به قوم قریش قول همکاری می‌دهد تا در مقابل لشکر حضرت رسول قیام کنند و در نهایت قریش بعد از شکست دنبال سراقه را می‌گیرند، ولی این شخص از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، زیرا چنین چیزی در عالم واقع اتفاق نیفتاده بود و سراقه در قالب شیطان پیش آنها حاضر شده بود.

با دو بیت کلیدی زیر مولانا نشان می‌دهد که نفس و شیطان و هم‌چنین عقل و فرشته یکی بوده، ولو این که بشر به اشتباه در دو صورت می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهر حکمت‌هایش دو صورت شدند

می‌فرمایند که در درون ما هم دشمنی مانند شیطان وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵

دشمنی داری چنین در سر خویش

مانع عقل ست و، خصمِ جان و کیش

بیت ۴۰۶۰ هم اشاره به آیه‌ای از قرآن است در مورد دیو که او را خناس لقب داده‌اند، یعنی بسیار نهان و آشکار شونده

مثل سرخارپشتک.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۰

که خدا آن دیو را خناس خواند

کو سر آن خارپشتک را بماند

حال، بعد از مشخص شدن تعریفی از شیطان در موضوع جواب مهمان به ملامت کنندگان، ایشان می‌گویند که من آن

شیطان نیستم که هر کسی لاجول بگوید سست شوم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۸

گفت: ای یاران از این دیوان نیم

که ز لا حَوْلِی ضعیف آید پیّم

\*لا حَوْلَ: منظور لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ به معنی نیست نیرویی به جز نیروی خدا

\*پی: بنیان، شالوده، پایه

بنابراین جناب مولانا داستان کوتاهی می آورند بدین شرح که: بچه‌ای به نگهبانی از یک مزرعه گمارده شده بود تا جهت راندن پرندگان مزاحم بر طبل بکوبد، از اتفاق سلطان محمود آن جا خیمه زده بود و شتری که حمل کننده طبل سلطان بوده، به مزرعه وارد می شود و همزمان پسرک شروع به طبل زدن می کند. شخصی خردمند آن جا بوده و به او می گوید که بیخودی طبل نزن که گوش شتر به صدای طبل عادت کرده است.

مقصود این جا مهمان مسجد است که نسبت به سرزنش گران و ملامت کنندگان گوش او مثل گوش شتر گر شده و اهالی مسجد هم به مانند آن طفل بر طبل خود مشغول کوبیدن هستند. مهمان بدون شک در پی وصال است و به خوبی در بیت زیر ثابت قدم بودن او مشخص می گردد:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۲۶

از گمان و از یقین بالاترم

وز ملامت بر نمی گردد سرم

\*بر نمی گردد سرم: عقیده‌ام عوض نمی شود.

سپس در دیگر موضوعات با اشاراتی به گریختن مؤمن و بی صبری در بلاها، موارد بی توجهی به سرزنش گران و ملامت کنندگان را گوشزد می فرمایند، که در این مجال به نکته مهمی از گفته کدبانو بسنده می کنیم که همان رهنمود



زندگی به انسان هاست که از زبان کدبانو بیان می‌شود به این مضمون: «بر این سختی‌ها صبر نمایید، زیرا می‌خواهم بعد از این شما را به پختگی برسانم و قوت مردمان کنم.»

از تیترا بعدی پی می‌گیریم با عنوان: «رمیدن کره اسب از آب خوردن به واسطه سوت زدن اسب‌بانان»

در داستان فوق مجدداً بحث راهنمایان کاذب و کارافزایان که به زعم خود دیگران را ارشاد می‌کنند، مطرح می‌شود. این جا کره اسب با سوت اسب‌بانان از نوشیدن آب ناکام می‌ماند. مادر، رو به سوی او یعنی کره می‌گوید که از ابتدا تاکنون به وفور از این ملامت‌گران در جهان بوده‌اند. پس تو کار خودت را انجام بده که آن‌ها سخت مشغول زحمت بی‌نتیجه هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۸

گفت مادر: تا جهان بوده‌ست از این

کارافزایان بُدند اندر زمین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹

هین تو کار خویش کن ای ارجمند

زود، کایشان ریشِ خود بر می‌کنند

\*ریش خود بر کندن: کنایه از رسوا کردن خود

نکته مهم این است که ما هم نباید به طاعنان راه معنوی توجه کنیم، تا از آب حیات زندگی و معلومات بزرگانی همچون مولانا محروم نماییم:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۸

ما چو آن کُره هم آبِ جو خوریم

سوی آن وسواسِ طاعنِ ننگریم

مولانا در بیت بعد می‌گوید که ما هم به مانند پیغمبران باشیم که ملامت سرزنش‌گرانِ نادان را نمی‌شنیدند و بی‌اثر می‌کردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۹

پیرو پیغمبرانی، ره سپر

طعنهٔ خلقان، همه بادی شمر

پایان قسمت سوم

کمال از سنندج



«از فراق تا ظفر»

قسمت چهارم: قلاووز جنت

در ادامه موضوعات سه قسمت قبلی، می‌بینیم مهمان بدون توجه به نصایح اهالی مسجد به داخل مسجد می‌رود و با گنج عظیمی روبرو می‌شود. و همچنین وکیل صدر جهان نیز معشوق خود یعنی صدر جهان را ملاقات می‌کند. و اما در مباحث بعدی موضوع جذب هر عنصر با جنس خود و منجذب شدن جان‌ها به عالم ارواح را می‌آورند که آن‌ها را با ابیات دیگر توضیح می‌دهد، از جاذبه‌ای صحبت می‌کنند که در بین تمامی باشندگان مشترک است، از حرکت معشوق به سمت عاشق نامراد می‌گویند:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۴۳

آدمی، حیوان، نباتی و جماد

هر مرادی، عاشق هر بی‌مراد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۴۴

بی‌مرادان بر مرادی می‌تنند

و آن مرادان جذب ایشان می‌کنند

جلوتر که می‌رویم در دو بیت زیر مشاهده می‌کنیم به واسطه این حرکت معشوق، عزم‌ها و قصدهای عاشق شکسته می‌شود:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۵۶

صد عزیمت می‌کنی بهر سفر

می‌کشاند مرا ترا جای دگر





مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۵۹

او دلت را بر دو صد سودا ببست

بی مرادت کرد پس دل را شکست

مولانا توجه ما را به سمت نحوه تدریجی شکستن عزم از سوی معشوق جلب می کند و با توجه به بیت زیر متوجه می شویم که معشوق تدریجی عاشق را ناکام می گذارد:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴

ور به کلی بی مرادت داشتی

دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟

به عبارتی چون معشوق می خواهد روی مان به سوی او باشد، تا راه بهشت یا فضای حضور متجلی شود، راهی جز ناکام کردن ما در دستیابی به چیزهای این جهانی در دسترس او نیست و سختی هایی که در پیش به آنها اشاره شد در سر راه عاشق قرار می گیرد که این مهم را در دو بیت زیر به درستی آورده اند:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی مرادی های خویش

با خبر گشتند از مولای خویش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو آيِ خَوْشِ سِرْشْتِ

حُقَّتِ الْجَنَّةُ، از حدیث زیر برگرفته شده است.

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

معنی: «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده، و دوزخ در شهوات.»

حال مهم‌ترین نکته در این بخش چگونگی مقابله با بی‌مرادی‌ها است. که آدمی نیاز به فراگیری آن دارد. مولانا به خوبی دو گروه عاقلان و عاشقان و شیوه برخورد هر کدام را با ابیاتی روشن می‌سازند. عاقلان، به اضطرار هوای مراد در دل خود دارند و عاشقان، به اختیار و از همان ابتدا آن را از دل خود رانده‌اند. طبق ابیات زیر افسار عاقلان کراحت و بی‌میلی است و بهار عاشقان نیز در خرسندی و رضای ایشان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار

عاشقان، اشکسته با صد اختیار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

عاقلانش، بندگان بندی‌اند

عاشقانش، شگری و قندی‌اند



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

اِثْتِیَا كَرِهًا مَهَارَ عَاقِلَانَ

اِثْتِیَا طَوْعًا بَهَارَ بیدلَانَ

«از روی کراهت و بی میلی بیایید، افسار عاقلان است، اما از روی رضا و خرسندی بیایید، بهار عاشقان است.»

و حال، روش مقابله با ناکامی‌ها و نامرادی‌ها توسط دو دسته عاقلان و عاشقان را دو داستان بعدی بررسی می‌کنند:

روش عاقلان: در داستان «نظر کردن حضرت رسول به اسیران و تبسم کردن ایشان» به جهت این که اسیران

نمی‌دانستند که حضرت آن‌ها را به سمت روشنی و هدایت خواهد برد، لذا با کراهت و مقاومت و اضطراب حضرت را

مورد قضاوت قرار می‌دادند. و از موضوع آگاهی نداشتند، لازم است حدیث مهم دیگری که در کتاب شرح مثنوی جناب

آقای کریم زمانی با مضمون زیر آمده بود ذکر شود:

حدیث نبوی:

«عَجِبَ رَبُّكُمْ مِنْ قَوْمٍ يُقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ.»

«پروردگار شما از مردمی که با زنجیرها به سوی بهشت رانده می‌شوند در شگفت است.»

و در بیت زیر هم فواید ابتلای مؤمن به بلا، را از دیدگاه ایشان می‌بینیم:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۹۹

چون نشان مؤمنان مغلوبی است

لیک در اشکست مؤمن خوبی است



و اینک روش مقابله عاشقان: تیتتر به صورت خلاصه «سر بی مراد بازگشتن رسول از حدیبیه» را بیان می کند. خداوند متعال برای بازگشت پیامبر اکرم از حدیبیه بدون این که مقصود خود را به دست آورده باشد، عنوان «پیروزی» داده است: همان گونه که خداوند فرمود: «اینک ما راه پیروزی را گشادیم»؛ زیرا در ظاهر قفلی بود و در حقیقت گشایشی است. همان طور که له کردن مشک ظاهراً خرد کننده است، اما در واقع تأییدی بر مُشک بودن آن و نمایش فضایل واقعی آن است. بعد از این جنگ آن ها به غنائم و پیروزی های عظیمی دست یافتند.

و بیت انتخابی از این قسمت:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۰۳

آمدش پیغام از دولت که رو

تو ز منع این ظفر غمگین مشو

متن را با دو بیت زیر که بیت اول در مورد پذیرش نامرادی و بیت دوم قرین شدن با دلبر و معشوق راه معنوی است، به پایان می رسانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۰

آنچنان شادند اندر قعر چاه

که همی ترسند از تخت و کلاه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۱

هر کجا دلبر بود خود همنشین

فوق گردونست نه زیر زمین



منابع: برنامه‌های گنج حضور و کتاب شرح مثنوی جناب آقای کریم زمانی

با تشکر از جناب آقای شهبازی و دوستان.

کمال از سنندج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com